

## توسعه در بزنگاه جهانی شدن

سید احمد مونتقی گیلانی<sup>۱</sup>

مژگان رضائیان اصفهانی\*

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۵/۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۳/۱۲

۷



### چکیده

از هنگام شتاب گرفتن فرایند جهانی شدن، توسعه با مسائل متنابعی مواجه گشته است. درحالی که برخی بهم پیوستگی جهان امروز و کمرنگی مفهوم مرز و قلمرو را به منزله تحدید حکمرانی و افول اقتصاد ملی قلمداد کرده‌اند؛ دیگران گستردگی فرصت‌های رقابتی را انگیزه بخش ملت‌ها برای پیشرفت معرفی نموده‌اند. این مقاله بر آن بوده است تا صرف نظر از دیدگاه‌های مثبت و منفی نسبت به جهانی شدن، با اذعان به ضرورت توجه به اقتضائات نوین ایجاد شده توسط ساز و کارهای اقتصاد جهانی، و همچنین پروبلماتیک توسعه در کشورهای موسوم به دیرآمده؛ نخستین گام را با طرح این پرسش بردارد که چه سنخ تعاملی با جهانی شدن، کشورهای به تازگی صنعتی شده را قادر ساخته تا از این فرایند در جهت توسعه اقتصادی بهره‌برداری نموده و از آسیب‌های آن در امان بمانند. در پاسخ بدین پرسش، این فرضیه که کشورهای به تازگی توسعه یافته تنها از رهگذر تکیه بر نهادهای کارآمد و تدارک پاسخی نهادی به جهانی شدن، از عهده توسعه خویش بر آمده‌اند؛ با استفاده از روش تحلیلی - تطبیقی و بهره‌گیری از رهیافت نهادگرایی پیش برده شده و ویژگی‌های یک پاسخ نهادی ارائه گشته است.

**واژگان کلیدی:** توسعه، جهانی‌شدن، اقتصاد ملی، نهادگرایی، دولت توسعه‌گرا

۱. دانشیار علوم سیاسی دانشگاه تهران

۲. دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی دانشگاه تهران

\* نویسنده مسئول: rezaeyan50m@gmail.com

هدف اصلی این مقاله تحلیل و تبیین تعامل نهادی با جهانی شدن به نحوی است که متضمن توسعه کشورهای دیرآمده یا در حال توسعه باشد. تجربه کشورهای پیشرفته متأخری چون چین، کره جنوبی، تایوان و در کل شرق آسیا و برخی از کشورهای جنوب شرق آسیا در بهره‌برداری از فرصت‌های ایجاد شده بواسطه پروسه جهانی شدن منشأ این پرسش گشته است که رویکرد آن‌ها حائز چه ویژگی‌هایی بوده که با وجود تن ندادن به اصول نئولیبرالی اقتصاد جهانی قادر بوده‌اند تا جایگاه خود را در زنجیره تولید و عرضه جهانی ارتقاء دهند. وقوف بر این واقعیت که در جهان بهم پیوسته علی‌الخصوص اقتصادی امروز، نمی‌توان متغیرهای جهانی را از دایره کنش و تصمیمات مربوط به توسعه اقتصاد ملی حذف نمود، بدین معناست که این بود و نبود تعامل نیست که انتخاب می‌شود بلکه این نوع تعامل است که با در نظر گرفتن ضرورت‌ها، امکانات و مطلوبیت‌ها انتخاب می‌گردد. در انتخاب نوع تعامل باید در نظر داشت که دیگر نمی‌توان از تجارب کشورهای پیشرفته صنعتی غربی برای کشورهای دیرآمده کنونی، به نحو مؤثر بهره برد. کشور آلمان در قرن ۱۹، در مقطعی قادر بود تا با نگاه به داخل، بنیان‌های اقتصاد ملی خود را استحکام بخشد و یا در انگلستان نهادسازی به نحو غیر قصدمندانه و خود جوش طی زمان به پیشرفت خود ادامه داده و پایه‌های اقتصاد و سیاست باز آن کشور را مستحکم ساخته است؛ وضعیتی که در شرایط کنونی تحقق آن غیر ممکن است. نحوه تعامل این کشورها (علی‌الخصوص ایالات متحده آمریکا) با جهانی شدن که بخش اعظمی از عنان آن را در کف دارند با شیوه‌هایی که کشورهای دیرآمده قادر به ایفای نقش و بازی خواهند بود به غایت فاصله دارد. به عبارتی این تفاوت دید نسبت به جهانی شدن نیست، این تفاوت جایگاه در اقتصاد جهانی است که گزینش راه حل‌ها را متمایز می‌کند؛ چنانچه می‌توان این را از مسیر توسعه متفاوت کشورهای به تازگی صنعتی شده از الگوهای غربی نیز دریافت. مهم‌ترین وجه این تفاوت، نهادسازی قصدمندانه به رهبری یک دولت توسعه‌گرا بوده که دیالکتیکی نهادمند و سازنده را با جهانی شدن تدارک دیده و آن را به خدمت توسعه خویش در آورده است.

سابقه توجه به نقش دولت در پیشگیری و حل بحران‌های اقتصادی و حفظ اقتصاد در مدار توسعه رفاه و امنیت اجتماعی به مکتب کینزگرایی بازمی‌گردد که پس از جنگ جهانی دوم روش مختار اغلب کشورهای جهان به شمار می‌رفت. اما نگاه جدیدتر به نقش نهادها و امر نهادسازی به‌منظور هموارساختن مسیر توسعه در واقع حاصل تجارب ناخوشایند برآمده از به‌کارگیری برنامه موسوم به تعدیل ساختاری است که به مجموعه دستورالعمل‌های صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و وزارت خزانه‌داری آمریکا به کشورهای در حال توسعه اطلاق می‌گردد. تجویزاتی که بدون توجه به تدارک زیرساختی و نهادی؛ آزادسازی اقتصاد این کشورها را ضروری پنداشته و علی‌رغم پیشرفت‌هایی در شاخصه‌های رشد برخی از این کشورها، به افزایش فقر، بیکاری و ناهنجاری‌های اجتماعی در این کشورها انجامید. تکانه‌های حاصل از آزادسازی و جهانی‌سازی اقتصاد بدون توجه به امر نهادسازی از یک سو و ضرورت‌های برآمده از زیست جهانی شده بشر امروز از سوی دیگر، آن‌چنان‌که خواهد آمد موجب شد تا نهادها بار دیگر در کانون توجه اقتصاددانان و سیاست‌گذاران قرار گیرد. نهادگرایی امروز فارغ از خوش‌بینی‌های ساده‌انگارانه اندیشه‌ورزان مکتب نوسازی و تقلیل‌گرایی و جبر اندیشی متفکران مکتب وابستگی، درصدد آن است تا توسعه را در متن وسیع اجتماعی خود مورد ملاحظه قرار دهد و برای بازیابی ریشه‌های آن تا عمق نظام باورها نیز پیش رود.

استلزام پرداختن به این موضوع در اینجا، بدان جهت احساس می‌شود که از یک سو در ایران مقوله جهانی‌شدن در حاشیه مباحث اقتصادی - سیاسی قرار دارد و مترادف دانستن جهانی‌شدن با غربی‌سازی، موجبات پدیداری توهم امکان انکار و چشم‌پوشی از آن را فراهم آورده و از سوی دیگر، هر روز بیش از پیش از الگوهای نئولیبرالی حاکم بر اقتصاد جهانی، پیروی می‌گردد. وجود چندگانگی‌های متعارض میان سیاست‌ورزان و برنامه‌نویسان در زمینه راهبردهای اقتصادی توسعه، نشان از وجود بلا تکلیفی در رویارویی با چالش‌های توسعه برجسته شده در متنی جهانی دارد. گواه این موضوع را می‌توان در دوباره آزمودن تجربه‌هایی دید که پیش‌تر ناکامی‌شان به تحقیق ثابت شده است. به‌نحوی که معادل دانستن خصوصی‌سازی با رهاسازی به عدم کارایی شرکت‌ها و ورشکستگی بسیاری از کارخانه‌ها و بیکاری کارگران انجامیده است. همه آن چیزی که

ما را به نتایجی رسانده که جهت عکس نیات و اهداف اولیه نخبگان اجرایی کشور حرکت می‌کند.

### ۱. ادبیات پژوهش

علی رغم وجود مکتوبات بسیار بومی در نقد اجرای برنامه تعدیل ساختاری یا جهانی سازی بی محابا، کمتر به بازشناسی زوایای یک رویکرد نهادی، ضرورت و نحوه شکل گیری نهادها از منظری تحلیلی - تطبیقی توجه شده است. با این حال می‌توان از آثار ارزشمند ذیل نام برد:

علیرضا سلطانی طی مقاله‌ای تحت عنوان «نقش دولت، در ادغام کشورهای درحال توسعه در فرآیند جهانی شدن اقتصاد» (۱۳۸۰)، دولت‌های جوامع درحال توسعه را به دلیل جایگاه ضعیف رشد و توسعه این کشورها در اقتصاد جهانی، عهده‌دار فراهم کردن زمینه‌ها و زیرساخت داخلی جهت حضوری جهانی دانسته است. احمد موثقی در کتاب «جهانی شدن، ناسیونالیسم و توسعه» (۱۳۹۴)، با توجه به ضرورت طی فرایند دولت - ملت سازی به عنوان اولین گام توسعه، بر این باور است که تنها دولت‌های برخوردار از هویت و همبستگی ملی و بهره‌مند از روابط قوی دولت و جوامع تا دهه ۱۹۸۰، قادر بوده‌اند تا با بهره‌گیری از فرصت‌های ایجادشده در فرایند جهانی شدن، مسیر پیشرفت خویش را هموار ساخته و توسعه یابند. فرشاد مؤمنی در کتاب «اقتصاد ایران در دوران تعدیل ساختاری» (۱۳۸۶)، نشان می‌دهد که چطور بلا تکلیفی و تصلب ساختاری به ناکامی در بهره‌برداری از فرصت‌های جهانی انجامیده است. احمد سیف در مقاله‌ای تحت عنوان «مدل چینی توسعه و نئولیبرال‌های وطنی» (۲۰۰۴)، از ضرورت ادغام استراتژیک در اقتصاد جهانی باهدف به حداکثر رساندن رشد اقتصاد ملی، با حضور قدرتمند دولت سخن می‌گوید. غلام عباس مصلی نژاد در «آسیب‌شناسی توسعه اقتصادی در ایران» (۱۳۸۴)، از ناکامی اجرای برنامه‌های تعدیل اقتصادی به عنوان راهی جهت ورود به فضای جهانی می‌نویسد. محمدتقی دلفروز در «دولت و توسعه اقتصادی» (۱۳۹۲) فقدان خصایص دولت توسعه‌خواه در ایران را، در قیاس با دول کشورهای به‌تازگی صنعتی، عامل از دست دادن فرصت‌های پدید آمده به واسطه جهانی شدن می‌داند. الهام‌بخش این نوشتار، اما اثر بزرگ

دارن عجم‌اوغلو و جیمز ای رابینسون با عنوان «چرا ملت‌ها شکست می‌خورند» (۲۰۱۲)، است، که طی آن نویسندگان ضمن ارائه شرحی مبسوط از تأثیر و تأثر متقابل نهادها و نقاط عطف تاریخی؛ با دسته‌بندی نظام‌های سیاسی - اقتصادی به فراگیر و چپاولگر (استثماری) نشان می‌دهند که چگونه ظرفیت‌های نهادی موجود در نظام‌های فراگیر راه را برای توسعه هموار می‌نماید و بالعکس خلأهای نهادی در نظام‌های چپاولگر، جوامع را از فرصت توسعه محروم می‌سازد.

این نوشتار ضمن روشن‌سازی الزامات نهادسازی در مواجهه با پدیده جهانی شدن و برشمردن خصایص یک پاسخ نهادی سعی کرده تا گامی از ادبیات موجود پیش‌گذاورد و با مدد رهیافت نهادگرایی و روش تطبیقی به این پرسش‌ها پاسخ دهد:

- ۱- آیا جهانی شدن اقتصاد معادل آزادسازی تجاری است؟
- ۲- آیا می‌توان بدون توجه به عقبه نهادی اقتصاد آزاد در کشورهای توسعه‌یافته، ادغام در اقتصاد جهانی را به کشورهای در حال توسعه محروم از امکانات نهادی، توصیه کرد؟
- ۳- آیا کشورهای به‌تازگی توسعه‌یافته نحوه خاصی از جهانی شدن را برگزیده‌اند؟
- ۴- اصولاً چرا جهانی شدن نیازمند تجهیز نهادی است و یک پاسخ نهادی به جهانی شدن دارای چه خصوصیتی است؟

جهت پاسخگویی به سئوالات فوق و همچنین پیش‌بردن این فرضیه که تنها بواسطه تدارکات نهادی است که کشورهای به‌تازگی توسعه یافته قادر به بهره‌برداری از این فرآیند بوده‌اند، نخست به اختصار به ماهیت الگوی حاکم بر اقتصاد جهانی پرداخته می‌شود و سپس الزامات نهادسازی در مواجهه با جهانی شدن و نحوه شکل‌گیری نهادها مورد ملاحظه قرار می‌گیرد و نهایتاً ویژگی‌های یک مواجهه نهادمند، با مقابل نهادن رویکردهای نهادی و غیر نهادی کشورها نسبت به جهانی شدن بر شمرده خواهد شد.

## ۲. ماهیت اقتصاد جهانی

اقتصاد جهانی نه تنها به اذعان نئولیبرال‌ها که جهانی شدن را پیامد طبیعی یک بازار بدون قیدوبند سرمایه‌داری معرفی می‌کند، بلکه به اعتقاد منتقدان و مخالفان جهانی‌سازی، از

ماهیتی نئولیبرال برخوردار است. صدور این حکم مشترک تا حد زیادی به واسطه یکسانی قواعد منتشره تجویزی از جانب سازمان‌های دست‌اندرکار جهانی سازی یعنی صندوق بین‌المللی پول (IMF)، بانک جهانی (WB) و سازمان تجارت جهانی (WTO) است. اینکه نئولیبرالیسم که خود در واکنش به یک بحران زاده شده چگونه به الگوی اقتصاد جهانی بدل گشت و اینکه آیا وجود این نظر که سرمایه‌داری الزاماً و جبراً نیازمند بسط و گسترش می‌باشد، قادر است تا حضور عنصر قصدمندی در جهانی‌شدن آن را توضیح دهد یا خیر؛ از حیطه این بحث خارج است. مسئله اصلی این است که نئولیبرالیسم که خود را از آبخورهای نظری آدام اسمیت (دست نامرئی)، دیوید ریکاردو (مزیت نسبی)، فردریش هایک (نظم خودجوش) و میلتون فریدمن (تنگ بند طلایی) سیراب می‌سازد، در طرح‌ریزی متن لیبرالیزه اقتصاد جهانی دچار چندگونگی و حتی تناقض گشته و توجه به این موضوع برای کشورهای درحال توسعه که قرار است تا توسعه خویش را با عطف توجه به این بافتار درهم‌پیچیده رقم زنند، از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. علی‌الخصوص آنکه با توجه به جایگاه ایشان در اقتصاد جهانی، غالباً با چهره تاریک جهانی‌شدن مواجه هستند.

اصول علی‌الظاهر خدشه‌ناپذیر نئولیبرالیسم که عبارت‌اند از آزادی تجارت، کسب‌وکار و رقابت؛ به حداقل رساندن دخالت دولت در امر اقتصاد و گرایش طبیعی بازار به برقراری تعادل و یا به عبارتی اصل بازار خودتنظیم گر؛ همچون مواعظی هستند که کشیشان خود از عمل بدان طفره می‌روند. برای مثال نظم خودجوش که مدعی است بازارها همواره ایجاد گر «تعادل بهینه پاره تو» هستند و ابتنای خود را بر اصل وجود رقابت کامل می‌یابد در مواجهه با پدیده «عدم تقارن اطلاعات» که در واقع به اختلاف در سطح آگاهی بازیگران اشاره دارد (استیگلیتز، ۱۳۸۵: ۱۹)، رو به سستی می‌گذارد. همچنین فرض گرایش بازار به توازن طبیعی، نئولیبرال‌ها را به این نتیجه رسانده که نیروهای بازار به‌طور خودکار ضمن حفظ اشتغال کامل، همواره عدم موازنه تجاری را از بین می‌برند. شواهد تجربی اما از این ادعا حمایت نمی‌کنند. عدم موازنه تجاری نه در کشورهای درحال توسعه و نه حتی در جهان توسعه‌یافته، نه در گذشته و نه در حال، نه

تحت نرخ‌های ثابت معامله و نه تحت نرخ‌های انعطاف‌پذیر، به‌طور خودکار از بین نمی‌رود. برای نمونه ایالات‌متحده یک کسری تجاری را به مدت تقریباً ۳۰ سال و ژاپن یک مازاد تجاری را به مدت حدود ۴۰ سال تجربه کرده است (سعد فیلهو و جانستون، ۱۳۹۴: ۸۰). یوتویپایی بودن فرض رقابت کامل همچنین از آن‌رو است که انحصار در این نظام اقتصادی «انحراف از اصل نیست بلکه خود اصل است» (هاروی، ۱۳۹۴: ۱۷۶). به‌زعم هاروی گرایش ذاتی سرمایه‌داری به سوی مرکز زایی انحصاری و رقابت مرکزیت زدا، مانع پایداری توازن مور ادعای هواداران نظام بازار آزاد است و نقش دولت در این بازی دوگانه خود حائز اهمیت است. این در حالی است که به گفته توماس پالی نقش دولت در جلوگیری از «رقابت ویرانگر» هنوز به‌خوبی درک نشده است (سعد فیلهو و جانستون، ۱۳۹۴: ۵۲)، نقش توازن بخش دولت، همان چیزی است که علیرغم مخالفت نئولیبرال‌ها، در عقبه ایشان خودنمایی می‌کند. همان حقیقتی که به لحاظ تبارشناسی در مطالعات گسترده کارل پولانی روشن می‌سازد که بازار با روندی طبیعی پدید نیامده است (پولانی، ۱۳۹۶: ۲۶۹). سرپوش گذاردن بر حقیقت فوق، به‌واسطه سرایش افسانه «نگهبان شب» است که حکایت از ضرورت عقب راندن دولت از زیست اقتصادی دارد، اما این نگهبان شب در حقیقت همان پادشاهی است که از ترس شناخته شدن، ملبس به پوشش نگهبانان در شهر پرسه می‌زند، اما قدرت واقعی در کف اوست؛ زیرا هم اوست که به گفته والرشتاین «مالکیت را به‌عنوان اصلی‌ترین و ارزشمندترین رکن سرمایه‌داری از شر سرقت، ناامنی و رقابت آزاد حفظ کرده؛ انحصار و نظم مطلوب سرمایه‌داران را تأمین می‌نماید» (والرشتاین، ۱۳۹۴: ۹۹-۹۸). نکته اینجاست همان‌طور که پولانی می‌نویسد: «لیبرالیسم اقتصادی را نمی‌توان با لسه‌فر یکی دانست. به‌عبارت‌دیگر اگر الزامات بازار خود تنظیم‌گر با نیازهای لسه‌فر ناسازگار از آب درآید، لیبرال‌های اقتصادی با لسه‌فر مخالفت می‌کنند و مثل همه ضد لیبرال‌ها، روش‌های به‌اصطلاح «جمع‌گرایانه» مقررات‌گذاری و اعمال محدودیت را ترجیح می‌دهند. همچنان که قانون اتحادیه کارگری و همه قوانین ضد‌تراست از همین نگرش سرچشمه گرفته‌اند» (پولانی، ۱۳۹۶: ۲۸۴).

توجه به واقعیت فوق از آن رو در اینجا حائز اهمیت است که زمانی که از جهانی سازی اقتصاد سخن می رود، مراد به حداقل رساندن نقش دولت و آزادسازی اقتصاد و تجارت مورد ادعای نئولیبرالها نیست، زیرا هم به لحاظ نظری و هم به لحاظ شواهد تجربی، نئولیبرالیسم، همواره ید دولت را در قفای خود نگاه داشته است<sup>۱</sup> (چامسکی: ۱۳۷۹). بر این اساس است که حتی از منظر نئولیبرالها نیز دست کم، نمی توان ضرورت برخوردی نهادین با پدیده جهانی شدن را به زیر سؤال برد.

### ۳. تدارک پاسخی نهادی به پدیده جهانی شدن

پرسش اساسی در اینجا این است که منظور از نهادسازی چیست؛ ریشه بنیانی و کارکرد نهادها چگونه است و اصولاً چرا جهانی شدن مستلزم تجهیز نهادی می باشد. به پیروی از نورث و همکارانش نهادها را می توان «قواعد بازی» تعریف کرد:

الگوهایی از روابط متقابل که بر ارتباطات شخصی حاکم است و محدودیت ایجاد می کند. نهادها شامل قوانین رسمی، قوانین مکتوب، پیمان های اجتماعی، هنجارهای رفتاری غیررسمی و اعتقادات مشترک در مورد جهان می شوند و همچنین ابزارهای اجرا هستند. رایج ترین تفکر در مورد نهادها آن است که آنها شروطی بر رفتار اشخاص وارد می کنند... (نورث، والیس و واینگاست، ۱۳۹۷: ۴۳).

می توان گفت نهادسازی در واقع تبدیل یک رفتار به رویه یا به عبارتی یک فرایند روند سازی است و بالطبع موضوعی است که تنها به وضع قانون محدود نمی شود. به طوری که امروز به واسطه شمولیت یافتن مقبولیت ارزش های دموکراتیک در متن قوانین تأسیسی بسیاری از کشورها، اصولی که متضمن حق مالکیت مردم است، گنجانده شده اما به لحاظ عملکرد، راه طی شده آنها بسیار متفاوت از یکدیگر است. همچنان که صرف وجود نهاد انتخابات به منزله رقابتی بودن فضای سیاسی نیست، داعیه خصوصی سازی نظام اقتصادی نیز به معنای دسترسی همگان به بازارهای رقابتی آزاد نمی باشد و کماکان این بازارها در معرض رانت خواری، و رانت آفرینی قرار دارند. رفتارها بیش از هر چیز به واسطه یک مکانیسم پاداش و تنبیه تقویت شده و تبدیل به رویه می گردند. به عبارتی

۱. نوام چامسکی در کتاب «نئولیبرالیسم و نظم جهانی» (۱۳۷۹)، شواهد متعددی از این امر در اختیار می گذارد.



چنانچه رفتاری، کنشگر را به تحمل هزینه وادارد و به سلب انگیزه وی منجر شود، مانع تداوم آن می‌گردد؛ درحالی‌که پاداش‌دهی به تثبیت یک رفتار اجتماعی کمک می‌کند. برای مثال اگر فرار مالیاتی، رانت‌خواری انحصار و تقلب، نه تنها از طریق مکانیسم‌های بازدارنده رسمی که بر اساس تعاریف موجود در فرهنگ و نظام باور یک جامعه تقبیح و نهی نگردد و بالعکس با هزینه بسیار کمتر از تبعیت از قوانین، کنشگر را به هدف خود نزدیک سازد، به‌عنوان یک الگوی رفتاری تثبیت‌شده و به شکل رویه درمی‌آید. پس نهادسازی بیش از هر چیز با ایجاد و تثبیت؛ و یا تضعیف و حذف باورها و با تبع رفتارها سروکار دارد.

ریشه بنیانی شکل‌گیری نهادها از نظر نورث تلاش انسان برای ساختارمند کردن محیط پیرامونش بوده تا آن را پیش‌بینی پذیر سازد. به عبارتی هدف اصلی ایجاد نهادها -به معنای قواعد رفتار- کاهش هزینه مبادله، به‌واسطه کاهش نظام‌مند عدم اطمینان‌هاست (نورث، ۱۳۹۳: ۵۱). هرچند عدم اطمینان برای اقتصاددانان کلاسیک که اساساً به‌گونه‌ای اثباتی و ریاضی‌گون درباره انسان و جهان می‌اندیشند و حکم می‌دهند، خارج از موضوع تلقی می‌گردد و گویی وضعی غیرمعمول است که در شرایط خاص بروز می‌کند؛ اما از نظر نورث عدم قطعیت موضوعی بسیار بنیانی بوده که مسبب تکامل سازمان‌دهی بشری در سراسر تاریخ و دوران ماقبل تاریخ است (نورث، ۱۳۹۳: ۴۹).

اگر نظر نورث را در مورد علت بنیانی شکل‌گیری نهادها و حضور همیشگی عدم اطمینان‌ها پذیرا باشیم، حال این پرسش به میان خواهد آمد که چرا در عصر جهانی‌شدن، نهادسازی از اهمیت ویژه برخوردار شده و اصولاً این برهه دارای چه وجه مشخصه متفاوت از اعصار پیش از خود است که رویارویی با آن نیازمند تدارکی نهادمند است؟ در این رابطه می‌توان به پدیداری وجه جدیدی از مفهوم ریسک یا مخاطره اشاره کرد که جهانی‌شدن آن را به لحاظ معنایی و گستره اطلاق متحول ساخته است. اولریش‌بک با بازشناسی مفهوم ریسک سعی در روشن‌سازی ابعاد آن دارد. وی در «جامعه در مخاطره جهانی» با تأکید بر خصیصه خودزایشی و کنترل‌ناپذیری، مخاطرات جهانی را فراسوی

1. responsible
2. Self - generated

بیمه‌پذیری توصیف می‌کنند (بک، ۱۳۸۸:۵۸) و آنتونی گیدنز با استفاده از مفهوم «جامعه بیم‌زده» بک، بر ماهیت متفاوت مخاطرات نوین تأکید می‌گذارد. وی انسان مدرن را در معرض ریسک‌هایی می‌بیند که برخلاف گذشته، بیشتر توسط جامعه و نهادهای اجتماعی تولید می‌شوند؛ مخاطراتی چون شوک‌های فرهنگی و اقتصادی، اقدامات تروریستی، بیماری‌های فراگیری چون سارس، سونامی جنوب آسیا و تخریب‌های زیست‌محیطی (گیدنز، ۱۳۸۸: ۴۷-۴۶).

آنچه در عصر جهانی شدن برجسته می‌نماید نه تنها ظهور انواع جدیدی از مخاطراتی است که با کم‌رنگ شدن حصارهای امنیتی مرز و قلمرو، مجال گسترش و جولان بیشتری یافته‌اند، بلکه خصیصه زنجیره‌ای یا به تعبیر بک اثر دومینویی (بک، ۱۳۸۸: ۲۰) مخاطرات جهانی است که موجب شده تا عدم قطعیت، به بخشی از زیست جهان انسان امروز بدل گردد. این وضعیت را بیش از هر چیز می‌توان با مفهوم وابستگی متقابل دریافت. وابستگی متقابل در واقع برآمده از شیوه نوین تولید پساوردی است که مبتنی بر انعطاف‌پذیری طراحی محصولات، محل تولید و نیروی کار است که موجب شده تا کشورها در امتداد زنجیره تقسیم‌کار جهانی به صورت عرضی یا به نحو طولی به یکدیگر وابسته‌تر گردند. وضعیتی که امکان بالا آمدن کشورها در زنجیره تولید و عرضه را فراهم می‌آورد و آن‌ها را از خطر در حاشیه ماندن می‌رهاند؛ به نحوی که مزیت نسبی<sup>۳</sup> که مبتنی بر تولید همساز با منابع طبیعی بود، در یک تحول مفهومی جای خود را به مزیت‌های انسان‌ساخت می‌دهد که تعیین‌کننده موقعیت ژئواکونومیکی آن‌ها در پهنه اقتصاد جهانی باهدف دستیابی به یک مزیت رقابتی پایدار می‌باشد (Soilen Solberg, 2012:8).

در تفاسیر سنتی برای مثال اگر کشوری دارای ذخایر مس باشد و آن را نفروشد کار نابخردانه‌ای کرده است به عبارتی کشورها ناگزیر از تن دادن به جبر جغرافیا و پذیرش ساختار متصلب تقسیم‌کار بین‌المللی بودند؛ موضوعی که درون‌مایه نظریات وابستگی و تقسیم جهان به مرکز و پیرامون را تشکیل می‌دهد. یک چنین تقسیم‌بندی که کشورهای پیرامون را محکوم به تولید مواد خام و یا کالاهای ساده کاربر می‌ساخت تا کشورهای

1. insurability
2. Risk society
3. Comparative advantage
4. Competitive advantage

متروپل با فراغ بال به تولید کالاهای صنعتی پیشرفته همراه با ارزش افزوده صدچندان پردازند، از نظر پیتر اوانز مربوط به زمانی بود که «تجارت جهانی روی کاکل مواد خام عمل آورده نشده می چرخید» (اوانز، ۱۳۸۰: ۴۰). در دنیایی که تولیدات کارخانه‌ای تجارت جهانی را قبضه کرده و خدمات و حتی زمان بدل به کالا گشته و به گفته اوانز «قابل تجارت» تلقی می‌شود نمی‌توان به سادگی با شناسایی مواهب طبیعی درباره آنچه باید ساخت و فروخت تصمیم‌گیری کرد. طبق فرمول ویلیام کلاین «تبادل کالا در عرصه تجارت محصولات کارخانه‌ای به گونه‌ای است که هر کشوری می‌تواند هر روز بیش از پیش جای کشور دیگری را گرفته و به مزیت رقابتی دست یابد» (اوانز، ۱۳۸۰). امروز گستره مزیت‌های انسان‌ساخت که به فرصت‌های رقابتی تعبیر می‌گردند در کنار انعطاف‌پذیری تولید، امکان جابه‌جایی را در زنجیره تقسیم‌کار بین‌المللی برای کشورها فراهم کرده است. برخورداری از مزیت رقابتی در اقتصاد جهانی امروز بیش از هر چیز به خلاقیت و نوآوری کشورها بستگی دارد. نوآوری همان نقشی است که ژوزف شومپتر برای کارآفرینان به‌عنوان موتور محرک پویایی و تازگی اقتصاد، قائل است (مولر، ۱۳۹۶: ۵۲۲). نوآوری یا تخریب خلاق اما تنها در جوامعی مجال ظهور و رشد می‌یابد که از نهادهایی با کارایی و قدرت انطباق بالا برخوردار باشند. این در حالی است که در جوامع با دسترسی محدود نورت و همکارانش (نورت، والیس و واینگاست، ۱۳۹۷) و همچنین جوامع با نهادهای استثماری (چپاولگر) عجم اوغلو و رایبسون (عجم اوغلو و رایبسون، ۱۳۹۶) دولت‌ها به‌واسطه ترس از به خطر افتادن ثبات خود، به اتخاذ سیاست حامی پروری روی می‌آورند و تنها یک دولت توسعه‌گرا با خصیصه پایه‌ای «خودگردانی متکی به اجتماع» (اوانز، ۱۳۸۰) قادر است تا از حامی پروری در جهت افزایش توان رقابتی و انحصار بهره‌برداری کند.

برای مثال در ژاپن «زای باتسو» یا شرکت‌های خوشه‌ای قدرتمند صنعتی در دهه ۱۹۵۰ از انحصار دورگشته و رقابتی گردید و جای خود را به «کی رستو» داد که به‌واسطه همکاری میان این شرکت‌ها و دولت، سهم بسزایی در تحقق «معجزه اقتصادی» ژاپن ایفا نمود (اسمیت، ۱۳۷۷: ۲۴۴ و ۸۰). رابطه کره جنوبی با چابول‌ها یا مجتمع‌های بزرگ صنعتی

1. Limited access order
2. extractive institutions
3. Patronage politics

نیز نمونه خوب دیگری از قدرت هدایتگری دولت و به کارگیری حامی پروری در جهت توسعه و نه رانت خواری به شمار می آید. بدین ترتیب برخورداری از فرصت های رقابتی برآمده از جهانی شدن نیازمند به راه افتادن لوکوموتیو نوآوری یا تخریب خلاق و پایان بخشیدن به مشتری پروری یا رانت خواری است که خود منوط به نهادسازی در قالب یک دولت به واقع توسعه گرا است.

وابستگی متقابل اما از سوی دیگر از دو مفهوم حساسیت و آسیب پذیری تبعیت می کند که خود به معنای افزایش ریسک آسیب پذیری است. یک بحران یا گسست در هر یک از حلقه های این زنجیره چون موجی کل رشته را به حرکت و واکنش وامی دارد. قابل توجه آن که به هم پیوستگی مالی علیرغم نامحسوس بودنش، حساسیت و آسیب پذیری بیشتری به همراه دارد و برای مثال گشودن بازارهای مالی که مورد درخواست صندوق بین المللی پول بود، بدون توجه به برخورداری از تجهیزات نهادی لازم جهت مقابله با خطرات احتمالی در ۱۹۹۷ نشان داد که چگونه یک بحران، در جهان به هم پیوسته امروز می تواند به موجی بزرگ بدل گردد و به سقوط بانک های محلی، بازارهای بورس و حتی اقتصاد تایلند، فیلیپین، اندونزی، کره جنوبی و مالزی (البته با شدت کمتر به دلیل تدابیر خاص دولت ماهاتیر محمد) بیانجامد.<sup>۳</sup> این امر نشانگر آن است که با پدید آمدن وضعیت های بدیع اعم از فرصت یا مخاطره در شرایط زیست جهانی شده حاضر، کنشگرانی که جهت رویارویی با این محیط، تجهیز و آماده نشده اند، قادر به واکنش صحیح و مناسب نبوده و همین به بالا رفتن هزینه مبادله برای آنها خواهد انجامید. در این رابطه عجم اوغلو و رایبسون در «چرا ملت ها شکست می خورند» نشان می دهند که چگونه تفاوت های نهادی به ظاهر کوچک که می تواند تنها به صورت نوک یک کوه یخی بیرون زده از آب جلوه کند، در برهه های سرنوشت ساز تاریخی همچون کشف قاره آمریکا و انقلاب صنعتی، به فاصله گیری عظیم نهادی مابین کشورها بدل گردد و آنها را به توسعه یافته و توسعه نیافته تقسیم نمایند و اینکه چگونه برای مثال هجوم طاعون خیارکی در قرن ۱۴، طی یک برهم کنش نهادی، تفاوت های نهادی کوچک در نظام های فنوئودالیته اروپای غربی و

1. sensivity
2. vulnerability

۳. برای مطالعه بیشتر رک به جهانی شدن و پیامدهای ناگوار آن از جوزف استیگلیتز.

شرقی را برجسته ساخت و به فاصله‌گذاری عظیم میان آن‌ها انجامید (اوغلو و رایبسون، ۱۳۹۶). تحلیلی که اوغلو و رایبسون از برهم‌کنش نهادهای مناسب و نقاط عطف تاریخی ارائه می‌دهند و در واقع بر نقش شتاب دهنده‌گی بزنگاه‌های تاریخی در تمایزات نهادی تأکید کند، تنها شامل کشورهایی چون انگلستان که طی فرایند تکاملی، فارغ از قصدمندی و به نحو برنامه‌ریزی نشده از چنین برهم‌کنشی منتفع می‌گردند، نمی‌شود. کشورها همچنین می‌توانند با ایجاد و بسط قصدمندانه نهادهای مناسب به نتایجی مشابه دست یابند (اوغلو و رایبسون، ۱۳۹۶). به بیان بهتر علم به اینکه روند تکوین نهادها در کشورهای توسعه‌یافته، صدها سال به طول انجامیده و بزنگاه‌های تاریخی به منزله کاتالیزوری در این میان ایفای نقش کرده است، به حل مسئله توسعه «کشورهای دیر آمده» کمک نخواهد کرد. اگر توسعه به مثابه تحولی نهادی در کشورهای پیشرو، تدریجی و فارغ از قصدمندی بوده، در حال حاضر خصوصاً با گسترش ابعاد جهانی شدن، نیازمند برنامه‌ریزی و تدارکی قصدمندانه است. بینشی که در جوامع محروم از زیرساخت‌های نهادی که عمدتاً در متن جامعه مدنی شکل می‌گیرند، ما را به سوی دولت توسعه‌گرا به مفهوم راهبر فرایند توسعه، هدایت می‌کند. به عبارتی این دولت توسعه‌گراست که در جوامع دیر آمده، شرایط برهم‌کنش نهادی با بزنگاه جهانی شدن را فراهم می‌آورد.

اصطلاح دولت توسعه‌گرا نخستین بار به‌طور رسمی توسط چالمرز جانسون با آثاری در مورد دولت‌های توسعه‌گرای آسیای شرقی و ژاپن به‌کاربرده شد. هرچند جانسون (۱۹۸۷) آزادی عمل و اقتدار دولت توسعه‌گرایی چون کره جنوبی را ناشی از حکومت استبدادی می‌داند که نظام تک‌حزبی نظامیان را در خدمت بسیج امکانات و تخصیص منابع، نظم بخشیدن به جامعه مدنی و سرکوب مخالفان سیاسی قرارداد (لفت ویچ، ۱۳۸۲: ۱۹۴)؛ اما به نظر می‌رسد آنچه یک دولت توسعه‌گرا را از یک دولت یغماگر به تعبیر اوانز، متمایز می‌کند نه درجه مداخله که نوع مداخله است. چنانچه دولت‌های سوسیالیستی با بالاترین درجه مداخله را، با توجه به نتایج عینی، نمی‌توان توسعه‌گرا خواند.

برای یک دولت توسعه‌گرا معیارهای متعددی در نظر گرفته شده است. برای مثال چالمرز جانسون این دولت مبتنی بر «برنامه‌ریزی عقلانی» را از دولت مبتنی بر «برنامه‌ریزی ایدئولوژیک» کشورهایی نظیر اتحاد جماهیر شوروی و نیز از دولت‌های لیبرال دموکراتیک که تمایل به نظارت حداقلی داشتند، جدا و متمایز می‌سازد (دلفروز، ۱۳۹۲: ۵۱). در واقع

رویکرد عمل‌گرایانه و غیر ایدئولوژیک دولت‌های توسعه‌گرا نسبت به توسعه، به رهبران این دولت‌ها کمک می‌کند تا بهترین استراتژی را در بهترین زمان اتخاذ و با سرآمدن تاریخ مصرف استراتژی؛ آن را به نرمی کنار بگذارند.

لفت و پیچ‌شش جزء ترکیبی دولت توسعه‌خواه را چنین عنوان می‌کند: (۱) یک گروه از نخبگان توسعه‌ای قاطع و مصمم (۲) استقلال نسبی (۳) بوروکراسی اقتصادی قوی، شایسته و مجزا (۴) سرکوب، مشروعیت و حسن عملکرد (موثقی، ۱۳۹۲: ۱۶۰). پیتروانز در «توسعه یا چپاول» ایفاگری چهار نقش را برای دولت توسعه‌گرا ضروری می‌شمرد که به‌خوبی نقش دولت در تجهیز نهادی به‌منظور بهره‌برداری از ظرفیت‌های جهانی شدن را توضیح می‌دهد: دولت به‌عنوان متولی، متصدی، قابله‌گر و پرورش‌گر (اوانز، ۱۳۸۰: ۴۷). نمونه عالی از ایفای نقش‌های نامبرده به دولت کره جنوبی تعلق دارد. در ۱۹۶۶ دولت ژنرال پارک، شرکت‌های کره‌ای را به ادغام در یکدیگر مجبور نمود و آن‌ها را به سمت حوزه‌هایی هدایت کرد که از لحاظ خوداتکایی یا افزایش توان رقابتی در اقتصادی جهانی از اهمیت استراتژیک برخوردار بودند (دلفروز، ۱۳۹۲: ۸۲). به همین سبب دولت توسعه‌گرای تایوان به تدریج سرمایه‌گذاران را از سرمایه‌گذاری در شرکت‌های کوچک و متوسط داخلی و خانوادگی به سمت صادرات کالاهای کارخانه‌ای سوق داد و با اتخاذ سیاست‌های صنعتی بخشی، از صنایع خاص حمایت کرد و شرکت‌های دولتی را نیز ارتقا داد. همچنین حکومت پارک‌های صنعتی خاصی ایجاد نمود که در آن‌ها شرکت‌های تحقیقاتی صنعتی از امتیازات ویژه‌ای برخوردار بودند (دلفروز، ۱۳۹۲: ۹۰-۸۹). در کل شور کارآفرینی و نوآوری سرمایه‌گذاران بومی که به حمایت دولت پشت‌گرم بودند، به توانایی هم‌آوردی اقتصاد این کشورها با قدرت‌های پیشرفته صنعتی انجامید (اوانز، ۱۳۸۰: ۲۰۹).

نهایتاً اینکه جهت درک پاسخ دولت‌ها به جهانی شدن، باید نسبت به وقوف بر این امر اطمینان یافت که عکس‌العمل دولت‌ها در خلأ یا به عبارتی در پس پرده جهل اتفاق نمی‌افتد. فضای معرفتی که از برهم‌کنش اندیشه و عمل در یک جامعه فراهم آمده و هستی

- 
- |    |           |
|----|-----------|
| 1. | Custodian |
| 2. | demiurge  |
| 3. | midwifery |
| 4. | husbandry |

شناختی و بود شناختی نسبت به هر موضوعی را شکل می‌دهد؛ در واقع تعیین‌کننده انگاره‌های اولیه نسبت به جهانی‌شدن به حساب می‌آید. بدیهی است که دولت‌های متأثر از فضاها، معرفتی، نظام‌های فکری و به زبان گویاتر زیست جهان‌های گوناگون، پاسخ‌هایی متفاوت نسبت به فرایند جهانی‌شدن تدارک بینند. باین حال مادام که باورهای برآمده از فضای معرفتی، در قالب و چارچوبی نهادین عینیت نیابند، در طرح‌ریزی و شکل‌دهی پاسخ اقتصادهای ملی دخیل نیستند. در این میان شاید هیچ‌کس به اندازه داگلاس نورث بر روی تعامل باورها و نهادها کار نکرده باشد. وی با بیان اینکه اقتصاد نهادی جدید، نقطه شروع و تمرکز خویش را بر ساختار انگیزشی انسان‌ها بنا نهاده، وجه تمایز این نقطه فکری را از نظریات اقتصادی نئوکلاسیک برجسته می‌سازد (نورث، ۱۳۹۶: ۱۳۱). نورث با محوریت بخشیدن به امر یادگیری در شکل‌دهی به باورها، گستره یادگیری را فراتر از تجارب فردی و تا انبوه تجارب انباشته‌شده نسل‌های گذشته پیش می‌برد. نظام باورهای فراهم آمده از این فرایند یادگیری، در واقع با خلق تجویزها و ممنوعیت‌ها، محدود و چارچوب شکل‌گیری نهادها را تعیین می‌کند. در رابطه با اینکه باورها و عقاید چه کسانی تعیین‌کننده است، نورث معتقد است: «عقاید غالب یعنی عقاید کارآفرینان سیاسی و اقتصادی که در جایگاه سیاست‌گذاری هستند، در طی زمان منجر به شکل‌گیری ساختار پیچیده‌ای از نهادها می‌شود که عملکرد اقتصادی و سیاسی را تعیین می‌کند» (نورث، ۱۳۹۶: ۳۵-۳۳). اذعان به این حقیقت بدین معناست که هر نوع اصلاح و تغییر نهادی که از جانب یک دولت توسعه‌خواه صورت می‌گیرد در آغاز معطوف به نظام باور و ساختار انگیزشی ایشان است.

#### ۴. ویژگی‌های پاسخ نهادی به جهانی‌شدن در پرتو نگاهی مقایسه‌ای

با عنایت به مطالب پیشین در رابطه با خصیصه و کارکرد نهادها می‌توان رویاروی نهادین با جهانی‌شدن را حامل ویژگی‌های ذیل برشمرد:

۴-۱. **دیالکتیکی است:** زمانی که از دیالکتیکی بودن یک پاسخ نهادی بحث می‌شود، بیش از هر چیز تأکید بر پویایی و بر ساختگی آن طی زمان است. به عبارتی یک پاسخ

1. Prescriptions
2. Proscriptions

نهادی به طور مستمر در رابطه‌ای دوسویه، در حال شکل‌گیری است. جهانی‌شدن از آن‌رو که خود فرایندی است پویا و متغیر، پس پاسخی انعطاف‌پذیر طلب می‌کند. امواج جهانی‌شدن اگرچه همه قایق‌ها را باهم بالا نمی‌آورد؛ اما امواج بودنش نشانگر آن است که اولاً برندگان نیز اگر سکان‌داران خوبی نباشند از خطر طوفان در امان نیستند و ثانیاً جهانی‌شدن بزنگاهی است که نقاط قوت و ضعف نهادی را، به یک‌میزان، برجسته می‌سازد. نمایش این موضوع را می‌توان با به روی صحنه آمدن جنبش‌های افراطی چون نئوپولیسیسم که در کشورهای اروپایی و همچنین ایالات متحده در حال گسترش است، دریافت. جنبشی که آمیزه‌ای از ناسیونالیسم و بیگانه‌ستیزی را به نمایش گذارده و سیاست‌های اقتصادی را در چارچوب حمایت‌گرایی ملی و اقتصادی ترویج می‌کند (نظری و سلیمی، ۱۳۹۴). در واقع پدیده جهانی‌شدن عنان گسیخته و یا به تعبیر رودریک «hyper globalization» به شرایطی انجامیده که در آن نرخ هزینه‌های توزیعی - سیاسی برای دستاوردهای اقتصادی نامطلوب شده است (Rodrik, 2018). این همچنین بدین معناست که اگر کشورهای توسعه یافته نقطه تعادل را در گفتگو با جهانی‌شدن از دست دهند، با گرفتار آمدن در واکنش‌های افراطی، آن‌ها نیز به طرف بازنده این دیالوگ بدل خواهند شد.

می‌توان گفت در هر حال، از آنجا که دیالکتیک از واژه دیالگو مشتق شده، پس گفتگویی دست‌کم دوطرفه است و بنابراین هر نوع پاسخ واپس‌نگر و درون‌گرا، به معنای عقب‌نشینی و حذف یک‌طرف این رابطه به حساب می‌آید. درون‌گرایی به عنوان یک واکنش حمایتی در برابر عوامل تهدیدکننده دوام، بقا و قدرت یک دولت - ملت ۴ اگرچه معطوف به داخل با تمرکز بر روی خودکفایی، میل به استقلال از جهان خارج و غالباً استمداد از ملی‌گرایی است، اما در سطوح مختلف تعریف می‌شود. به نحوی که آلمان و ژاپن قرن ۱۹ سعی داشتند تا با توانمندسازی خود از طریق چنین رویکردی به ایفاگری نقشی فعال در صحنه جهان دست یابند که البته موفق نیز شدند. این در حالی است که خودکفایی مورد نظر گاندی و نهرو پس از استقلال هند در ۱۹۴۷ و «ساده‌گرایی» که به عنوان راهبرد جولیوس نایرره، رئیس‌جمهور تانزانیا تا ۱۹۸۵ معرفی می‌گردد و همچنین روش «نیازهای اساسی» که در کوبا به اجرا درآمد؛ خارج از معیار دیالکتیکی بودن مورد نظر، قرار می‌گیرند.



البته این بدان معنا نیست که در عصر جهانی شدن، پاسخ‌های ملی و مفهوم ملت و دولت در حال رخت بریستن است. نکته حائز اهمیت این است که در عین گرایش‌های ملی می‌توان در سطح جهان فعال بود. ممکن است چنین رویکردهای ملی‌گرایانه نسبت به اقتصاد در عصر جهانی شدن غریب و ناهماهنگ به نظر رسد اما نباید فراموش کرد که اقتصاد علی‌رغم تمایلات قلمرو گریزش، همواره از درون‌مایه‌ای ملی برخوردار است. نگاهی عمیق‌تر ما را به وجه هویت‌ساز اقتصاد به‌عنوان نحوه‌ای که انسان‌ها به‌واسطه آن زندگی مادی و در نتیجه بخشی از معنای خود را می‌سازند، هدایت می‌نماید. پاسخ‌های ملی‌گرایانه به معنی وضع یکسری مقررات محدودکننده تجارت آزاد یا بالا و پایین کردن نرخ تعرفه‌ها و درکل نگاه صرفاً معطوف به داخل نیست بلکه به معنای توجه به وجه هویت‌ساز و امنیت بخش اقتصاد است.

۴-۲. **استراتژیک است:** بدین معنا که گزینش راه‌حل‌های کوتاه‌مدت و بدون تدارک زیرساختی مناسب و به عبارتی تاکتیکی عمل کردن، فقط بروز بحران را به عقب می‌اندازد. بهترین نمونه از یک تعامل غیراستراتژیک، پیروی از برنامه موسوم به تعدیل ساختاری<sup>۱</sup> یا شوک‌درمانی<sup>۲</sup> است. منظور از برنامه تعدیل ساختاری در اینجا یکسری تجویزات و دستورالعمل‌های حاصله از «اجماع واشنگتنی» است که به سیاست‌های هماهنگ صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی و وزارت خزانهداری ایالات متحده آمریکا اطلاق می‌گردد که طی دهه‌های ۸۰ و ۹۰ جهت حل بحران بدهی کشورهای آمریکای لاتین [و نیز بلوک شرق] اعمال گردید. این اجماع بر پایه مفروضات اقتصاد نئولیبرال قرار دارد. در پایان دهه ۱۹۸۰ در حدود ۷۰ کشور در حال توسعه مجبور شدند «برنامه تعدیل ساختاری» به رهبری صندوق بین‌المللی پول را بپذیرند و طی این برنامه به این کشورها مشاوره داده شد تا سیاست‌های نئولیبرال مقررات زدایی در سرمایه و تجارت را بپذیرند که قرار بود به صادرات آن‌ها رونق دهد (صدیقی، ۱۳۹۶: ۲۸)؛ اما در نظر نگرفتن عوارض جانبی «خصوصی‌سازی» سریع شرکت‌های دولتی، در شرایط نبود قوانین و نهادهای اجرایی، جهت نظارت بر رقابت، موجب شد تا شرکت‌های خصوصی با به دست آوردن موقعیت انحصاری، با تمام نیرو برای حفظ چنین موقعیتی از نظر اقتصادی و نیز سیاسی بکوشند،

1. Structural Adjustment Program (SAPS)  
2. Shock therapy

تعداد زیادی از کارگران بیکار شوند و فساد که تبلور آن واگذاری قراردادهای دولتی به دوستان و آشنایان مدیران و یا به جیب زدن قسمتی از سود این شرکت‌ها به وسیله مدیران آن‌ها بود، گسترش یابد (استیگیتز: ۱۳۸۵).

درواقع با فرض برابر دانستن خصوصی سازی با رهاسازی و همچنین نادیده گرفتن خصلت تاریخی تعدیل ساختاری که عبارت از انجام تغییرات مناسب با شرایط و الزامات خاص تاریخی است و به وضوح در عملکرد کشورهای توسعه یافته قابل مشاهده است (مؤمنی، ۱۳۸۶: ۳۵) سعی شد تا با میان بردن به سیستم سرمایه داری، نسخه ای فوری و موقتی برای دردهای ریشه دار پیچیده شود. این در حالی است که گوش سپردن به تئوری های ارتدکس، بدون ملاحظه استلزامات و پیش نیازهای نهادی در واقع مهم ترین عامل شکست برنامه ریزی های به اصطلاح توسعه ای به شمار می رود. برای مثال واگذارند تعیین نرخ ارز بر عهده بازار به عنوان یکی از برنامه های تعدیل ساختاری در جهت آزادسازی بازار مالی، در صورتی به تعادل مطلوب می انجامد که یک بازار سالم و نهادینه شده با ضوابطی مشخص، در رقابتی سالم، متصدی این امر باشد نه یک بازار رانتی و رها شده. امری که ناکارآمدی آن در ایران با تلخی تورم خارج از طاقت مردم به اثبات رسید.

از سوی دیگر افزایش نرخ ارز که به زعم کارگردانان برنامه تعدیل به افزایش صادرات و کاهش واردات می انجامد در صورتی برآورنده چنین انتظاری است که ساختار نهادی کشور تولید محور باشد نه در شرایطی که ۸۵ درصد کل واردات را کالاهای سرمایه ای و واسطه ای تشکیل می دهد و اقتصاد کشور قابلیت جایگزینی با تولید داخلی را ندارد. افزایش هزینه تولید به واسطه نیاز به ورود کالاهای سرمایه ای با نرخ گران ارز و در نتیجه خروج تولیدکنندگان داخلی از گود رقابت، نهایتاً به افزایش واردات و بالاتر رفتن وابستگی اقتصادی به دنیای خارج می انجامد (مؤمنی، ۱۳۹۴).

استراتژی مکتب پولی<sup>۲</sup> نیز که اساساً ریشه در آموزه های ملیتون فریدمن - اقتصاددان آمریکایی - دارد به مثابه راهکاری غیراستراتژیک است که به نحو کامل در شیلی دوران دیکتاتوری پینوشه توسط «برویچه های شیکاگو» به اجرا درآمد. این استراتژی در اوایل سال

۱. روسیه نمونه این فساد اداری پس از اجرای خصوصی سازی در این کشور است.

2. monetarism

۱۹۷۴ با اجرای برنامه گسترده «خصوصی سازی» توسط دولت آغاز شد، در سال ۱۹۸۲ به واسطه رکود عمیق این کشور و کاهش فروش و تولید، بدهکاری بالا و بیکاری، اقتصاد کشور را به مرز فروپاشی کشاند (گریفین: ۱۳۷۵). شرایط، در نتیجه رهاسازی اقتصاد و امید بستن به کاهش تورم صرفاً با ابزار مالی، آن چنان شد که سرانجام دولت را به مداخله حتی بیشتر در اقتصاد واداشت (گریفین: ۱۰۴). شکست این استراتژی همچنین طی دهه ۱۹۷۰ در آرژانتین دولت پرون، نشانگر آن بود که به صرف اتکا به سیاست‌های انقباض پولی و یا خصوصی سازی سریع و بدون تدارک زیرساختی و گشودن بی‌محابای علی‌الخصوص بازارهای مالی (چنانچه بحران شرق آسیا نیز نتیجه همین گشایش بی‌مقدمه بازارهای مالی بود) در هماهنگی با اقتصاد جهانی که آزادی مورد ادعای نئولیبرالی آن، خود جای سؤال بسیار دارد، نمی‌توان پاسخی که درخور توسعه کشورها باشد را تضمین نمود. باید در نظر داشت که توسعه صنعتی کشورهایی چون ژاپن و کره جنوبی نه در نتیجه گذار جهشی به سوی ادغام در اقتصاد جهانی یا به تعبیر نئولیبرال‌های وطنی «گلوبال کردن اقتصاد»، که به واسطه ادغام استراتژیک آن‌ها بوده است. ادغام استراتژیک که طبق تعریف احمد سیف به معنای «گشودن درهای اقتصاد خویش بروی اقتصاد بین‌المللی تا جایی است که نتیجه‌اش به حداکثر رسانی رشد اقتصاد ملی باشد» (سیف، ۱۳۸۹: ۲۸۱)؛ امری است که نیازمند مداخله‌گری و هدایت دولت می‌باشد به نحوی که در ژاپن این کار از طریق پرداخت یارانه به شرکت‌های داخلی و پایین نگاه‌داشتن نرخ بهره و همچنین هدایت سود مازاد شرکت‌ها به سوی سرمایه‌گذاری در بخش‌هایی خاص و در کره جنوبی به واسطه سرمایه‌گذاری مشترک دولت با بخش خصوصی و همچنین اجبار بانک‌ها به سرمایه‌گذاری در پروژه‌هایی که از نظر اجتماعی ارجحیت داشتند به سرانجام رسید. (سیف، ۱۳۸۹: ۲۸۲).

۳-۴. **عمل‌گرایانه و انعطاف‌پذیر است:** چین بهترین نمونه از چنین رویکردی است و این را زمانی نشان داد که ضمن دور شدن از تصلب ایدئولوژیکی خود، با پیروی از ضرب‌المثل «عبور کردن از رودخانه با لمس کردن سنگ‌ها» که دنگ شیائوپینگ، اصلاحات تدریجی خود را به آن تشبیه می‌کرد، به گذاری تدریجی روی آورد. دنگ عمل‌گرا که به دنبال پیشرفت چین از طرقی ساده و مراحلی سنجیده بود از اصلاحات کشاورزی آغاز کرد و پس از توفیق در آن اصلاحات صنعتی را آزمود. او مناطق اقتصادی ویژه‌ای در فضاهای محدود به وجود آورد که در آن مناطق، چین قوانین ضد تجاری

خویش را به حالت تعلیق درمی آورد و این در راستای حمایت از مالیات پایین و قوانین کارآمد تجارت برای کارخانه‌هایی به شمار می‌رفت که بنا بود کالاهایشان در آن سوی آب‌ها به فروش رود (Robyn, 2007:34). به عبارتی چین از جام جهانی شدن جرعه‌جرعه نوشید. کار هوشمندانه چین از آن جهت بود که سعی نکرد اصلاحات بازار آزاد را به‌طور ناگهانی در کل کشور به وجود آورد. «با گسترش مناطق اقتصادی ویژه، پهنه جغرافیایی بازار نیز گسترش پیدا کرد. خصوصی‌سازی کشاورزی منجر به خصوصی‌سازی خدمات و سپس خصوصی‌سازی خرده‌فروشی محدود و بعد از آن خصوصی‌سازی صنایع کوچک شد. بخش صادرات پیش از بخش واردات آزادسازی شد» (تارو، ۱۳۸۳: ۲۴۱). چین به‌خوبی از هزینه‌های که باز کردن یک‌باره درها به جهان خارج در پی داشت آگاه بود و این به‌ویژه می‌توانست در تغییر قیمت‌ها از نظام کمونیستی به‌نظام سرمایه‌داری خود را نشان دهد؛ بنابراین چینی‌ها ابتکار نظام قیمت‌گذاری «دوگانه» یا «دو مرحله‌ای» را به اجرا گذاشتند استیگلیتز کارکرد این نظام را چنین توصیف می‌کند:

بنابر نظام قیمت‌گذاری دو گانه، یک شرکت، قیمت کالاهای خود را تا میزان سهمیه تولیدی بر اساس قیمت‌های دولتی، و قیمت تولیدات اضافه بر سهمیه تولیدی دولت را بر عهده عرضه و تقاضا در بازار می‌گذاشت. این نظام قیمت‌گذاری انگیزه تولید را در حاشیه، که در اقتصاد سرمایه‌داری مهم است، حفظ کرده و در عین حال با حفظ بهای مقداری از کالاها به سبک سابق کمونیستی، از تغییرات آنی قیمت‌ها و تاثیرات ناگوار آن بر مردم جلوگیری می‌کرد. تغییر دادن قیمت‌ها تدریجاً «قیمت بازار» را به اقتصاد وارد نمود و در ضمن از عوارض تورم حاد... پیشگیری نمود (استیگلیتز، ۱۳۸۵: ۱۷۷).

چین همچنین از پدید آمدن معضل بیکاری به‌عنوان هزینه اجتماعی دیگری که در کشورهای که آزادسازی را، بی‌محابا انجام می‌دهند، آگاه بود. پس قبل از آنکه به خصوصی‌سازی بپردازد به ایجاد تشکیلات جدید اقتصادی، تولید کار بیشتر و رقابت پرداخت و امکان کار را برای کسانی که به خاطر رقابت بیکار گشته بودند را در بخش‌های دیگر اقتصاد که بازدهی بیشتر داشتند به وجود آورد (استیگلیتز: ۱۷۹).

عمل‌گرایانه بودن رویکرد نهادی در اینجا به‌ویژه بدین معناست که روند توسعه برای همه کشورها یکسان نیست و بر اساس شرایط بومی - جغرافیایی و همچنین دموگرافیک هر کشور متفاوت است؛ چنانکه برخلاف کره جنوبی که توسعه خود را از طریق تشکیل

مجتمع‌های بزرگ صنعتی یا همان چابول‌ها دنبال کرد؛ نقش اصلی توسعه تایوان بر عهده شبکه انبوه شرکت‌های کوچک و متوسط داخلی بود و سرمایه‌گذاری خارجی نقشی به‌مراتب محدودتری داشت. (کاستنر، ۱۳۸۰). آنچه در این رابطه اهمیت دارد تشخیص زمان مناسب جابه‌جایی سیاست‌های اقتصادی یا در اصطلاح «شیفت استراتژیک» است که گواه بر انعطاف‌پذیری برنامه‌ها دارد. چنانچه تایوان که ذکر آن رفت به تدریج سرمایه‌گذاران را به سمت صادرات کالاهای کارخانه‌ای سوق داد و با اتخاذ سیاست‌های صنعتی بخشی، از صنایع خاصی حمایت کرد و شرکت‌های دولتی را ارتقاء داد. مثال معکوس را می‌توان از کشورهای آمریکای لاتین آورد. سیاست جاننشینی واردات اگرچه در دهه ۱۹۵۰ به رشد مؤثر و صنعتی شدن این کشورها انجامید اما با آغاز دهه ۱۹۶۰ دچار تناقضات درونی گردیده و در سرایشی زوال افتاد (موضوعی که به مجال دیگری برای بحث نیازمند است)؛ چالشی که در واقع به عدم توانایی این کشورها در شیفت استراتژیک بازمی‌گشت. بدین معنا که راه آن‌ها یکسره غلط نبود، چنانچه توالی طبیعی در اغلب اقتصادهای سرمایه‌داری (برای مثال آلمان در قرن ۱۹ و آسیای شرقی در قرن ۲۰) این بود که دولت‌ها فرایند صنعتی شدن را با جایگزین واردات آغاز کردند و سپس با پایین آمدن هزینه‌ها برای بازارهای خارجی تولید کرده‌اند. در حقیقت اشتباه کشورهای آمریکای لاتین در تشخیص دیر هنگام تعویض استراتژی بود.<sup>۱</sup> انعطاف‌پذیری که به گفته فرشاد مؤمنی نقطه مقابل «تصلب ساختاری» قرار دارد و به معنای قدرت انعطاف جهت انجام واکنش به‌موقع و مناسب در برابر هر تغییری در محیط داخلی و خارجی است، رمز رهایی از شوک‌هایی چون نوسان نرخ ارز (که در دوران اقتصاد جهانی پسا برتون وودزی رایج است) به شمار می‌آید. تجربه بحران مالی شرق آسیا در دهه ۱۹۹۰ نشان داد انعطاف‌پذیری به معنای آزادسازی نیست چنانچه کشورهایی چون تایلند و اندونزی به‌عنوان عاملان به تجویزات صندوق بین‌المللی پول با گشودن عجولانه بازارهای مالی بدان گرفتار آمدند، بلکه به معنای کنترل‌پذیری است به همان نحو که چین و مالزی با کنترل سرمایه و سامان‌دهی نظام مالی خویش پی گرفتند. کنترل‌پذیری همان‌طور که پیش‌تر آمد یکی از کار ویژه‌های نهاد بر شمار می‌آید. بدین ترتیب می‌توان گفت انعطاف‌پذیری تنها از رهگذر تأسیسات نهادی

۱. برای مطالعه بیشتر رک: کیت گریفین، راهبردهای توسعه اقتصادی (۱۳۷۵).



میسر خواهد شد. باید توجه داشت که کنترل‌پذیری از اقتدارگرایی و تمرکز قدرت به‌غایت فاصله داشته و بر قدرت مانور دولت تأکید دارد. بهترین وجه از این تعریف را می‌توان در جوامع فراگیر اوغلو و رایبسون مشاهده نمود. از آنجاکه دولت در جوامع فراگیر به نحو انعطاف‌پذیر سامان یافته از «تخریب خلاق» به‌عنوان پیش‌برنده توسعه و البته برهم‌زننده ثبات و امتیازات مستقر، هراس نداشته و بلکه آن را تشویق می‌نماید، نقطه مقابل آن جوامع دارای نظام چپاولگر با تدارکات نهادی اندک و در نتیجه درجه کنترل‌ناپذیری بالاست؛ امری که از انعطاف نظام بدان حد می‌کاهد که خود را در برابر هر تغییری ولو مثبت آسیب‌پذیر می‌یابد.

### نتیجه‌گیری

توسعه در بزنگاه جهانی شدن در پی آن بود تا نشان دهد چطور دولت‌ها با تدارک پاسخ‌های نهادی مناسب به پدیده جهانی شدن می‌توانند زمینه‌ساز کنش متقابل نهادها و نقطه عطف جهانی شدن به‌گونه‌ای شوند که توسعه آن‌ها تضمین گردد. فرضیه فوق با استفاده از رهیافت نهادگرایی پیش‌برده شد. چنانچه رفت‌ن‌ها تنها نظام‌نکردن عدم قطعیت‌های منتج از فرایند جهانی شدن که بهره‌مندی از فضاهای پدید آمده به‌واسطه جهانی شدن خود مستلزم نهادسازی است. امری که سرشناسه آن دستیابی به مزیت رقابتی در زنجیره به‌هم‌پیوسته تولید و کار در اقتصاد جهانی می‌باشد. از آنجاکه برای کشورها اکنون، راه ماندن، پیش‌رفتن است؛ برخورداری از مزیت رقابتی به‌منزله هدفی حیاتی محسوب می‌گردد و نوآوری کلید روشن شدن بخت و اقبال رقابتی بودن ایشان. با استناد به مصالح تاریخی فراهم آمده توسط اوغلو، رایبسون و نورث، بنای این استدلال منطقی پی‌ریخته شد که از آن‌رو که تخریب خلاق تنها در فضایی که به‌واسطه تجهیزات نهادی به‌خوبی مستعد شده، قادر به ظهور است، پس دولت‌ها در صورتی برندگان واقعی مزیت رقابتی خواهند بود که از رهگذر نهادسازی جاده را برای به‌راه افتادن لوکوموتیو نوآوری، هموار کرده باشند. این استدلال مبنای اثبات خود را از نمونه‌های تاریخی می‌گیرد که از برهم‌کنش تفاوت‌های نهادی کوچک با بزنگاه‌های تاریخی، حکایت می‌کند و فاصله‌گیری عظیم ملت‌های پیشرو، از درراه ماندگان را توضیح می‌دهد.

همچنین در نگاهی ریشه‌ای‌تر ملاحظه گردید که توسعه اساساً به‌عنوان یک تحول نهادی که پیوستگی ابعاد زندگی بشر در آن به نحو ملموسی خودنمایی می‌کند، نمی‌تواند از رهگذری جز نهادسازی در عصر جهان‌گستری امروز، آغاز و ادامه یابد؛ اما آنچه توسعه امروز را از روایت کشورهای توسعه‌یافته جدا می‌کند، برجستگی عنصر قصدمندی و برنامه‌ریزی آن است. چراکه جوامع دیر آمده فاقد ظرفیت‌های لازم همچون زیرساخت‌های اقتصادی و سیاسی و یک جامعه مدنی پرشور هستند. امری که توجهات و دلایل کافی جهت مطلوبیت و مقبولیت دولت توسعه‌گرا در این جوامع را در اختیار می‌گذارد. یک دولت توسعه‌گرا به‌واسطه انگیزه نیرومندی، ترکیب مقتدرانه‌اش، ارتباط متعادلش با گروه‌های کارآفرین و تصمیم‌گیری بخردانه‌اش قادر است تا از عهده تجهیز نهادی جوامع دیر آمده، جهت حضور در گفتمان جهانی، باهدف توسعه برآید. به عبارتی او قادر است تا ضمن شناخت ضرورت‌ها و انجام برآوردی سنجیده از امکانات و مطلوبیت‌ها با پدیده جهانی‌شدن به‌گونه‌ای تعامل نماید که تصمیم‌گیری را برای ملت خود قابل‌هضم سازد. پاسخ این دولت‌های کارآمد به جهانی‌شدن بدان دلیل از وجهی نهادی برخوردار است که دیالکتیکی، استراتژیک، عملگرا و انعطاف‌پذیر است. خصیصه یک گفتمان دیالکتیکی پویایی، انعطاف‌پذیری و بدیع بودن آن است. به عبارتی همه آن چیزی که به ملت‌ها در جهان به‌شدت متغیر و متحول، امکان بقا و رشد می‌دهد. هر واکنشی که به انصراف، حذف و در خود فرورفتگی یکی از طرفین بیانجامد، به‌منزله ختم این رابطه دوسویه خواهد بود؛ بنابراین پاسخ‌های درون‌گرا که در واکنشی تدافعی صورت می‌گیرد و خودکفایی، ساده‌گرایی و نیازهای اساسی در ذیل آن جمع می‌شود، فاقد خصیصه دیالکتیکی بوده و به‌سادگی کنار گذاشته می‌شود؛ اما این به معنای پایان رویکردهای ملی‌گرایانه در عصر جهانی‌شدن نیست. ملی‌گرایی تأمین‌کننده قدرتمند نیروی انگیزشی دولت‌های توسعه‌گرا است که به‌خوبی در کشورهایی چون ژاپن و آلمان و همچنین کشورهای به‌تازگی صنعتی شده (NICs) کار آبی خود را نشان داده است.

همچنین استراتژیک بودن به‌منزله خصیصه موردنظر دیگر، واکنش‌های تاکتیکی و کوتاه‌مدت را از ذیل پاسخ‌های نهادی بیرون می‌کشد. درحالی‌که تأثیرات اولیه پاسخ‌های تاکتیکی چون شوک‌درمانی مثبت ارزیابی می‌شود اما عمر کوتاه این ثمرات، تنها شایسته عنوان رشد و نه توسعه، به‌مثابه تحولی نهادی و پایدار و همه‌جانبه است. این موضوع با

مقابل گذاردن برنامه‌های توسعه‌ای کشورهای آمریکایی لاتین، بلوک سابقاً شرق و بسیاری از کشورهای درحال توسعه در برابر برنامه‌های توسعه‌ای استراتژیک و زیرساختی کشورهای چون تایوان، کره جنوبی، سنگاپور و گذار تدریجی و برنامه‌ریزی شده چین، به‌خوبی نمایان می‌گردد.

این همه به این نتیجه اساسی سوق می‌دهد که مجال خلاقیت در فضای عدم قطعیت جهانی، فارغ از الزام به پیروی از الگوهای موجود، با استفاده از مکانیسم بازاندیشی و شناخت بازدارندگی‌ها و گشایشگری‌های ساخت شبکه‌ای جهان، تنها به‌واسطه باز توانمندسازی نهادی خود، جهت کارگزاری مؤثرتر، قابل‌دستیابی است.

### منابع

- استیگلیتز، جوزف (۱۳۸۵)، *جهانی‌شدن و پیامدهای ناگوار آن*، ترجمه محمدرضا باوفا، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- اسمیت، دنیس (۱۳۷۷)، *تاریخ اقتصادی ژاپن*، ترجمه محمد حسین وقار، تهران: نشر اطلاعات.
- اسمیت، تونی (۱۳۹۱)، *جهانی‌سازی - چهار الگو و یک رویکرد انتقادی*، ترجمه فروغ اسدپور، تهران: نشر پژوهش.
- اوانز، پیتر (۱۳۸۰)، *توسعه یا چپاول*، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر طرح نو.
- بک، اولریش (۱۳۸۸)، *جامعه در مخاطره جهانی*، ترجمه محمدرضا مهدی زاده، تهران: انتشارات کویر.
- بهاگواتی، جاگدیش ناتوارلعل (۱۳۸۴)، *دفاع از جهانی‌شدن*، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- پولانی، کارل (۱۳۹۱)، *دگرگونی بزرگ - خاستگاه‌های اقتصادی روزگار ما*، ترجمه: محمد مالجو، تهران: نشر پردیس دانش.
- تارو، لستر (۱۳۸۲)، *برندگان و بازندگان جهانی‌شدن*، ترجمه مسعود کرباسیان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.



چامسکی، نوام (۱۳۷۹)، **نئولیبرالیسم و نظم جهانی**، ترجمه حسن مرتضوی، تهران؛ نشر دیگر.

دلفروز، محمدمتقی (۱۳۹۲)، **دولت و توسعه اقتصادی**، تهران: نشر آگاه.

سعد فیلهو، آلفرد و جانستون، دبورا (۱۳۹۴)، **نئولیبرالیسم - خوانش انتقادی**، ترجمه میرجواد سید حسینی و مریم اسماعیلی و زهرا میری، آبادان: نشر پرسش.  
سن، آماریتا کومار (۱۳۹۴)، **توسعه یعنی آزادی**، ترجمه محمد سعید نوری نائینی، چاپ ششم، تهران: نشر کویر.

سیف، احمد (۱۳۸۹)، «مدل چینی توسعه و نئولیبرال‌های وطنی»، **اقتصاد سیاسی جهانی** کردن، گردآوری احمد سیف، تهران: نشر آگه (۲۷۱-۳۰۴).

صدیقی، کلیم (۱۳۹۶)، «تجربه کشورهای در حال توسعه در برابر نئولیبرالیسم و جهانی سازی»، در برابر نئولیبرالیسم و جهانی سازی، ترجمه و گردآوری مسعود امیدی، نشر گل آذین. (۱۳-۶۳).

عجم اوغلو، دارون و ای رابینسون، جیمز (۱۳۹۶)، **چرا ملت‌ها شکست می‌خورند**، ترجمه محسن میردامادی و محمد حسین نعیمی‌پور، چاپ هفتم، تهران: انتشارات روزنه.  
گریفین، کیت (۱۳۷۵)، **راهبردهای توسعه اقتصادی**، ترجمه حسین راغفر و محمد حسین هاشمی، تهران: نشر نی.

گیدنز، آنتونی (۱۳۸۸)، **چشم‌اندازهای جهانی**، ترجمه محمدرضا جلالی پور، چاپ سوم، تهران: نشر طرح نو.

لفت ویچ، آدریان (۱۳۸۲)، **دموکراسی و توسعه**، ترجمه احمد علیقلیان و افشین خاکباز، تهران: نشر طرح نو.

لیست، فردریک (۱۳۷۹)، **اقتصاد ملی و اقتصاد جهانی**، ترجمه ناصر معتمدی، تهران، نشر شرکت.

مصلی نژاد، عباس (۱۳۹۶)، **نهادگرایی و جهانی‌شدن**، چاپ سوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

موتقی، احمد (۱۳۹۲)، **اقتصاد سیاسی توسعه و توسعه نیافتگی**، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

موتقی، احمد (۱۳۹۴)، جهانی شدن، ناسیونالیسم و توسعه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

مولر، جری (۱۳۹۶)، ذهن و بازار، ترجمه مهدی نصرالهزاده، چاپ دوم، تهران: نشر بیدگل.

مؤمنی، فرشاد (۱۳۹۴)، اقتصاد سیاسی توسعه در ایران امروز، تهران: انتشارات نقش و نگار.

نظری، علی اشرف و سلیمی، برهان (۱۳۹۴)، «نئوپوپولیسم راست افراطی در دموکراسی‌های اروپایی»، فصلنامه دولت پژوهی، دوره اول، شماره ۴، زمستان ۹۴، صص ۱۵۷-۱۸۵.

نورث، داگلاس (۱۳۹۶)، فهم فرایند تحول اقتصادی، ترجمه میرسعید مهاجرانی و زهرا مرضی‌زاده، تهران: نشر نهادگرا.

نورث، داگلاس و والیس، جان و واینگاست جوزف، بری (۱۳۹۷)، خشونت و نظام‌های اجتماعی، ترجمه: بهنام ذوقی رودسری، تهران: نشر شیرازه.

والرشتاین، امانوئل (۱۳۹۴)، پایان جهان چگونه که آن را می‌شناسیم، ترجمه حسین حسینی، تهران: نشر ترجمان.

هاروی، دیوید (۱۳۹۴)، هفده تضاد و پایان سرمایه‌داری، ترجمه عارف اقوامی مقدم، تهران: نشر اختران.

هتته، بزورن (۱۳۹۲)، تئوری توسعه و سه جهان، ترجمه احمد موتقی، تهران: نشر قومس.

Rodrik, Dani (2018), Populism and Economics of Globalization, Journal of international Business Policy, www.Jibo.net.

Rubin, Meredith (2008) the Elephant and the Deragon, Oxford Press. Published by ventus.

Soilen Solberg, Klaus (2013), Geoeconomics. www, e.books directory.com.